

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۹۶ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۱۷۳-۱۸۱

(بخش پاره‌ها و نکته‌ها: غیر علمی - پژوهشی)

## ضرب‌المثل، شاهنامه و شعر عربی

### مقدمه

ضرب‌المثل بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ، اندیشه‌ها و تجربیات هر ملتی در ادوار مختلف تاریخ است که به سبب ایجاز و آهنگ دلنشین کلام، موجب جذابیت و پرهیز از اطاله کلام می‌شود. از آنجا که شاهنامه فردوسی آینه فرهنگ و اندیشه‌های اصیل ایرانی است، سرشار از تعابیر و سخنان حکیمانه است که در ادب فارسی به شکل ضرب‌المثل درآمده‌اند؛ به همین سبب، در امثال و حکم دهخدا صدها بیت از شاهنامه به عنوان ضرب‌المثل نقل شده است. بسیاری از ضرب‌المثل‌های به کار رفته در شاهنامه فردوسی، شباهت چشمگیری با ضرب‌المثل‌ها در ادب عربی دارد که نشان‌دهنده وجود ارتباط فرهنگی متقابل و پیوندهای ناگسستنی تاریخی و اجتماعی میان دو ملت است؛ اما این تشابه و همسانی، توجیهی جز تأثیرپذیری فردوسی از منابع عربی دارد و آن تغییر هویت بسیاری از امثال ایرانی به امثال عربی است؛ زیرا با توجه به نابودی منابع پهلوی و خدای‌نامه‌ها، این احتمال قوی وجود دارد که برخی از این امثال را فردوسی نه از طریق ادب عربی بلکه از منابع پهلوی گرفته باشد و همان امثال از طریق ترجمه‌هایی که امروز به آن‌ها دسترسی نداریم به فرهنگ و ادب عربی نفوذ کرده باشد.

دلیل این ادعا، سخن احمد امین است که می‌گوید: «هؤلاء العرب الذين أخذوا بحظ من الثقافة الفارسية ملأوا الدنيا في هذا العصر (العباسي) علما وحكمة ... كانت هذه المعاني الفارسية تسرق وتنظم أو تختذى ... كانت اللغة الفارسية منبعاً كبيراً من المنابع التي تستمد منه اللغة العربية وتوسع به مادتها...» (پیتا، ج ۱: ۱۸۹-۱۹۰) (ترجمه: عرب‌هایی که از فرهنگ ایرانی بهره گرفتند در دوره عباسی دنیا را پر از حکمت و معرفت کردند... این مضامین ایرانی، سرقت می‌شد و یا مورد تقلید قرار می‌گرفت ... زبان فارسی سرچشمه بزرگی از منابعی بود که زبان عربی از آن بهره‌مند شد و سرمایه علمی‌اش با آن گسترش یافت.)

این مطلب، چنان بدیهی است که یکی از شاعران عرب به نام یوسف بن هارون الرمادی (۳۰۵-۴۰۳ هـ

ق) می‌گوید: من جز از ایرانیان در تعجب نیستم؛ زیرا حکمت‌هایی دارند که در شرق و غرب جهان رایج و مشهور است:

وَمَا عَجِبِي إِلَّا مِنَ الْفُرسِ إِنَّهُمْ هُمُ حَكَمٌ قَدْ سِرْنَ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ

(ابن کنانی، بی‌تا: ۱۶۹)

عبدالرحمان بدوی در مقدمه *الحکمة الخالدة* (بی‌تا: ۱۲) سبب انتساب بسیاری از حکمت‌های عربی به ایرانیان را، شهرت این قوم به حکمت و اندرز می‌داند: «... لِأَنَّ الْفُرسَ مِنْذُ الْقِدَمِ مَعْرُوفُونَ بِهَذَا النُّوعِ مِنَ الْأَدَابِ.» (ترجمه: زیرا ایرانیان از قدیم به این نوع ادبیات مشهور بوده‌اند.) ابوهلال عسکری نیز به ترجمه امثال فارسی به زبان عربی توسط عبدالحمید کاتب اشاره کرده است: «ألا ترى أنَّ عبد الحميد الكاتب استخراج أمثلة الكتابة التي رسمها لمن بعده من اللسان الفارسي فحوّلها إلى اللسان العربي.» (ترجمه: آیا نمی‌بینی که عبد الحمید کاتب، ضرب‌المثل‌های فارسی را استخراج کرد و آن‌ها را برای آیندگان، به زبان عربی درآورد؟) برو کلمان نیز به ترجمه فرهنگ و ادب ایرانی به زبان عربی توسط ابن لاحق اشاره کرده است: «وكان أبان بن عبد الحميد الأحمقي ... قد عني هذا الشاعر بنظم المواد الثقافية التي دلّ لها للعرب ابن مقفع وأبناء وطنه من الفرس، فانتشر أدب العجم بهذه المنظومات بين العرب...» (بی‌تا: ج ۳: ۱۰۵) (ترجمه: ابان لاحق اقدام به نظم منابع فرهنگی‌ای کرد که ابن مقفع و هم‌وطنان ایرانی او در اختیار عرب‌ها گذاشتند، بدین گونه ادب و فرهنگ ایرانی با این اشعار بین عرب‌ها منتشر شد.)

در دو قرن اول اسلام، شعر فارسی به شدت از رونق افتاد؛ زیرا خریداری نداشت؛ به همین سبب، از اشعار فارسی این دوره چیزی به دست ما نرسیده، در عوض، ذوق و قریحه ایرانی در هم‌سویی با جریانات حاکم بر روزگار، به اشعار عربی میل یافت. کافی است با نگاهی به *بیتمة الدهر* ثعالبی، ملاحظه می‌شود که در این کتاب، نام بیش از ۱۲۰ شاعر ایرانی عربی‌سرا با نمونه‌هایی از اشعار بیان شده است. از جمله ابوالفضل السکری المروزی، ابو عبدالله الضّریر الأبیوردی، احمد بن محمد بن یوسف اصفهانی و شاعران گمنامی که راغب، اشعار آن‌ها را با عنوان ترجمه اشعار فارسی به عربی آورده است. دست کم در ۱۰ بیت عربی، شاعر به مثل ایرانی اشاره کرده است. برای اطلاع بیشتر (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۶۹-۹۶)

این سخن عنصر المعالی در *قابوس‌نامه* قابل تأمل است که در ابتدا پندهای انوشروان از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد و سپس به فارسی برگردانده شد: «بدان که چنین خواندم از اخبار خلفای گذشته که

مأمون خلیفه رحمة الله به تربت نوشیروان عادل شد، آنجا که دخمه او بود، و آن قصه درازست؛ اما مقصود این است که مأمون در دخمه او رفت، اعضاهای او را یافت بر تختی پوشیده و خاک شده و بر فراز تخت وی بر دیوار دخمه خطی چند به زر نوشته بود به خط پهلوی. مأمون بفرمود تا دبیران پهلوی را حاضر کردند و آن نبشت‌ها را بخواندند و ترجمه کردند به تازی؛ پس از تازی در عجم معروف شد. (۱۳۶۶: ۵۰)

در این نوشتار، به پانزده نمونه اشاره شده که شباهت مضمونی امثال، در ابیات شاهنامه و عربی به وضوح قابل ملاحظه است. از این ۱۵ نمونه، منبع ایرانی شش مورد یافت شده است، به این امید که پژوهشگران جوان به پیشینه بقیه این مضامین در ادب و فرهنگ ایرانی دست یابند.

منبع این پژوهش، شاهنامه فردوسی به کوشش جلال خالقی مطلق (۱۳۹۳)، چاپ پنجم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی است که برای ابیات شاهنامه سه شماره به ترتیب از سمت راست، شماره اول شماره دفاتر هشت گانه، شماره دوم، شماره صفحه و شماره سوم شماره بیت است. برخی از ابیاتی که دهخدا از شاهنامه، نقل کرده است، در این چاپ از شاهنامه یافت نشده، لذا آن دسته از ابیات به دهخدا ارجاع داده شده است.

## مضامین ایرانی

### ۱. آبتن بودن شب

تورا خواسته گرز بهر تن ست      بخش و بدان کین شب آبتن ست

(۱۰۶۵/۲۳۷/۱)

ثعالبی (۱۴۰۳، ج ۴: ۱۰۰) آبتن بودن شب را از امثال ایرانیان می‌داند:

أَحْسَنُ مَا فِي صَفَةِ اللَّيْلِ وَجِدَ      اللَّيْلُ حُبْلَى لَيْسَ يُدْرِي مَا تَلِدُ

(ترجمه: بهترین صفتی که برای شب یافته شده این است که شب آبتن است و کسی نمی‌داند چه می‌زاید.)

بشار شاعر ایرانی تباری که از ناقلان فرهنگ ایرانی به ادب عربی است، این مضمون را در بیت زیر آورده است:

تَرْجُو غَدًا وَغَدًا كَحَامِلَةٍ      فِي الْحَيِّ لَا يَدْرُونَ مَا تَلِدُ

(۱۹۵۷، ج ۳: ۶۳)

(ترجمه: به فردا امید داری، در حالی که فردا مانند آبتنی در قبیله است که نمی‌داند چه به دنیا می‌آورد.)

## ۲. پارا از گلیم درازتر کردن

مشو غره ز آب هنرهای خویش      نگه دار بر جایگه پای خویش

(۱۴۳۵/۱۹۲/۳)

راغب اصفهانی، دو بیت زیر از اشعار شاعری به نام محمد الأموی را ترجمه ضرب‌المثل‌های ایرانی دانسته است:

۱. إِذَا تَبَسَّطَنَ فِي طَرَفِي كِسَاءَ      وَمَ يَكُنِ الْكِسَاءُ يَعْمُ كُلكَ  
۲. فَلَا تَبَسَّطَنَّ فِيهِ وَلَكِن      عَلَى قَدْرِ الْكِسَاءِ فَمُدَّ رَجُلَكَ

(۱۴۲۰، ج ۲: ۷۶۴-۷۶۳)

(ترجمه: ۱. اگر در یکی از دو طرف بالاپوش بودی و همه بدن تو را نپوشاند، ۲. خودت را پهن نکن و به اندازه بالاپوش (گلیم) پایت را دراز کن.)

## ۳. خری که خواستار شاخ بود

برین بر یکی داستان زد کسی      کجا بهره بودش ز دانش بسی  
که خر شد که خواهد ز گاوان سروی      به گاباره گم کرد گوش و بروی

(۴۴۵-۴۴۴/۳۵/۸)

وَكَمْ مِنْ جِمَارٍ صَارَ يَرْتَادُ قَرْنَهُ      قَابَ بِلا أذنَ وَكَانَ مِنَ الْخَطَلِ

(ثعالی، ۱۴۰۱: ۲۰۷)

(ترجمه: چه بسا الاغی که به واسطه ژازخواهی، خواستار شاخ شد و بدون گوش بازگشت.)

برای اطلاع از سرچشمه ایرانی این مضمون (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۷: ۸۰۸)

## ۴. خورشید به گل اندودن

بکندی تو بیخ وفا را ز دل      بیندودی آن مهر تابان به گل

(۸/پانوش: ۴۸۳)

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أَخْطَا      الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تُغَطِّي

(ثعالی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۰۰)

(ترجمه: هرکس از روی نادانی بخواهد خورشید را محو کند، به خطا رفته است، خورشید، با گل اندودن پنهان نمی‌شود.)

مضمون خورشید به گل اندودن، از مضامینی است که ثعالی آن را از امثال فارسی دانسته است.

برای اطلاع بیشتر از این مضمون (ر.ک: عباس، ۱۹۹۳: ۱۶۸-۱۷۱) و (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۶)

### ۵. مور همان به که نباشد پرش

یکی داستان زد هژبر دمان  
زمانه برو دم همی بشمرد  
که چون بر گوزنی سرآید زمان  
بیاید دمان پیش من بگذرد

(۲۷۲-۲۷۱ / ۴۳۷/۲)

إِذَا مَا أَرَادَ اللَّهُ إِهْلَاكَ قَوْمًا  
سَمَتْ بِجِنَاحِهَا إِلَى الْجَوِّ تَصْفَعُهُ

(الأبشيهي، ۱۴۱۹: ۳۹)

(ترجمه: وقتی خداوند خواستار مرگ مورچه شود، با بال‌هایش به آسمان می‌پرد.)

برای اطلاع از ریشه ایرانی این مضمون (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۷).

### ۶. چاه کندن در راه

هر آنکوبه ره برگند، ژرف چاه  
سزد گر نهد در بُن چاه راه

(۳/پانویشت: ۳۱۳)

كَمْ مَّا كَرِهَ حَاقٌّ بِهٖ مَكْرُهُ  
وَوَاقِعٌ فِي بَعْضِ مَا يَجْفِرُ

(التعالی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۰۲)

(ترجمه: چه بسیارند کسانی که مکرشان دامن آن‌ها را می‌گیرد و در چاهی که کنده‌اند، می‌افتند.)

برای اطلاع از این مضمون ایرانی (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۸۴)

### ۷. دُم مار گزیدن

هر آن کس که گیرد به دست ازدها  
شد او کشته و ازدها زو رها

(۹۴۷/۷۳/۸)

مَنْ لَاعَبَ التُّعْبَانَ فِي كَفِّهِ  
هَيْهَاتَ أَنْ يَسْلَمَ مِنْ لَسَعَتِهِ

(نقل از الهاشمی، بی‌تا، ج ۲: ۴۱)

(ترجمه: کسی که با دست خود با ازدها بازی کند، خیلی بعید است که از نیش آن سالم بماند.)

### ۸. هر چه بکاری همان بدروی

یکی داستان گویم ار بشنوید  
همان بر که کارید خود بدروید

(۳۸۳/۱۱۴/۱)

مَا يُنَالُ الْحَيْرُ بِالشَّرِّ وَلَا يَخْصِدُ الزَّارِعُ إِلَّا مَا زَرَ

(ابو العتاهیه، ۱۹۸۶: ۲۵۵)

(ترجمه: نیکی به بدکار نمی‌رسد و کشاورز جز آنچه می‌کارد، درو نمی‌کند.)

### ۹. رازی که از دو نفر بگذرد

پرستنده با ماه دیدار گفت  
مگر آنکه باشد میان دو تن

که هرگز نماند سخن در نهفت  
سه تن نا نهانست و چار انجمن

(۱۹۳/۱-۱۹۴-۴۳۲/۴۳۳)

إِذَا جَاوَزَ الْإِنْتَيْنِ سِرًّا فَإِنَّهُ  
بِنَشْرِ وَتَكْثِيرِ الْحَدِيثِ قَمِينٌ

(قیس بن خطیم، بی‌تا: ۱۶۲)

(ترجمه: هرگاه رازی از دو نفر تجاوز کرد، شایسته انتشار است.)

### ۱۰. مار را از سوراخ بیرون آوردن

که تیزی و تندی نیاید به کار  
به نرمی برآید ز سوراخ مار

(۲/ پانوش: ۱۲۱)

۱. لَمْ أَرْ مِثْلَ الرَّفِيقِ فِي لِينِهِ  
۲. مَنْ يَسْتَعِينُ بِالرَّفِيقِ فِي أَمْرِهِ  
أَخْرَجَ لِلْعَدْرَاءِ مِنْ خَدْرِهَا  
قَدْ يُخْرِجُ الْحَيَّةَ مِنْ جُحْرِهَا

(القرطبي، بی‌تا، ج ۱: ۲۲۰)

(ترجمه: ۱. من چیزی را مثل نرمش ندیدم که زن زیبارو را از پرده‌اش (خلوتش) خارج می‌کند؛ ۲. کسی که از نرمش در کارش یاری طلبد، مار را از سوراخش خارج می‌کند.)

### ۱۱. طبل زدن زیر گلیم

نباید که از ما غمی شد ز بیم  
همی طبل سازد به زیر گلیم

(۲/ ۲۵۷/ ۸۴۴)

۱. وَإِنِّي لَفِي طُولِ كَثْمِ الْهَوَى  
۲. كَمَنْ يَنْفُخُ الْبُوقَ مُسْتَخْفِيًّا  
وَسَثْرِيهِ عَنْكَ بِفَرْطِ الْجَفَا  
وَيَضْرِبُ بِالطَّبْلِ تَحْتَ الْكَسَا

(الظاهر، ۱۹۳۲، ج ۱: ۱۶۷)

(ترجمه: ۱. من در طول مدت مخفی ساختن عشق و پنهان نمودن آن از تو، در نهایت رنج بودم، ۲. مانند کسی که مخفیانه در بوق می‌دمد و در زیر جامه طبل می‌نوازد.)

## ۱۲. پزشکی که باشد به تن دردمند

بزشکی که باشد به تن دردمند ز بیمار چون بازدارد گزند

(۱۴۲۰/۲۰۷/۷)

وَعَبِيرُ تَقِيَّ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتَّقَى طَيِّبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ عَلِيْلٌ

(نقل از التعلالی، ۱۴۰۱: ۱۸۲)

(ترجمه: ناپرهیزگاری که مردم را به پرهیزگاری دعوت می‌کند، طیبی است که به مداوای مردم می‌پردازد و خود مریض است.)

## ۱۳. دو حاکم و خرابی کارها

خردمند گوید که در یک سرای چو فرمان دو گردد نماند به جای

(۳۰۰۴/۳۳۱/۷)

قَدْ أَلْسِنَ الْبَغْضَاءَ هَذَا وَذَا لَا يَصْلُحُ الْعِمْدُ لِسَيْفَيْنِ

(ابن عبد ربه، ۱۹۷۲: ۱۷۱)

(ترجمه: کینه این و آن را فرا گرفته است، یک غلاف برای دو شمشیر مناسب نیست.)

## ۱۴. راهنمای بد و هلاکت

کسی را کجا کور بد رهنمون بماند به راه دراز اندرون

(۹۴۶/۷۳/۸)

إِذَا كَانَ الْغُرَابُ دَلِيلَ قَوْمٍ فَبَشِّرْهُمْ سَبِيلَ الْهَالِكِينَ

(نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۳)

(ترجمه: وقتی کلاغ راهنمای قومی باشد، پس آنها را به راه هلاک‌شدگان بشارت ده.)

## ۱۵. که در شهر خائن شد آهنگری

بود داوریمان چو حکم سدوم که در شهر خائن شد آهنگری

همانا شنیدستی آن حکم شوم بزد قهرمان گردن دیگری

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۳۲۸)

قَدْ يُلَامُ الْبَرِيءُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَتَغَطَّى مِنَ الْمَيْسِ الدُّنُوبُ

(الزَّاعِبُ الْأَصْفَهَانِي، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۹۶)

(ترجمه: گاه بی گناه، به خاطر گناه نکرده سرزنش می شود و گناهان گنه کار پنهان می ماند.)

وحید سبزیان پور\*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

فریده احمدی\*\*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

## کتابنامه

### الف: کتابها

۱. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵)؛ **چالش میان فارسی و عربی**، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲. الأبیسی، شهاب الدین محمد بن أحمد أبو الفتح (۱۴۱۹)؛ **المستطرف في كل فن مستطرف**، الطبعة الأولى، بیروت: عالم الكتب.
۳. ابن عبد ربّه، أبو عمر، شهاب الدین أحمد (۱۹۷۲)؛ **ديوان ابن عبد ربّه**، جمعه وحقّقه وشرحه محمد رضوان الدّاية، بیروت: مؤسّسة الرسالة.
۴. ابو العتاهية (۱۹۸۶)؛ **ديوان ابي العتاهية**، بیروت: دار بیروت للطباعة والنشر.
۵. بدوی، عبد الرحمان (بی تا)، **مقدمة الحكمة الخالدة**، ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
۶. بروکلیمان، کارل (بی تا)؛ **تاریخ الأدب العربي**، نقله إلى العربية عبد الحليم التّجّار، القاهرة: دار المعارف.
۷. بشّار بن برد (۱۹۵۷)؛ **ديوان بشّار بن برد**، شرح وتكميل محمد الطّاهر ابن عاشور، القاهرة: لجنة التأليف والترجمة والنشر.
۸. التّعالی، أبو منصور (۱۴۰۳)؛ **بیتمة الدّهر في محاسن أهل العصر**، شرح وتحقیق مفید محمد قمیحة، بیروت: دار الكتب العلميّة.
۹. ----- (۱۴۰۱)؛ **التمثيل والحاضرة**، المحقق: عبدالفتاح محمد الحلّو، الطبعة الثانية، الدّار العربية للكتاب.
۱۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳)؛ **امثال و حکم**، تهران: امیرکبیر.
۱۱. الرّاعب الأصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد (۱۴۲۰)؛ **محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء**، الطبعة الأولى، بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۱۲. الطّاهري، ابوبکر محمد بن داود بن علی بن خلف الأصبهاني (۱۹۳۲)؛ **التّصف الأوّل من كتاب الزّهرة**، اعتنى بنشره لويس نیکل البوهيمي، بیروت: الآباء الیسوعيين.
۱۳. عبّاس، إحسان (۱۹۹۳)؛ **ملاحح يونانية في الأدب العربي**، بیروت: المؤسّسة العربيّة للدراسات والنشر.

\*. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

\*\* . رایانامه: farideh.ahmadi995@yahoo.com



۱۴. العسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۱۹)؛ **الصناعتین**، الكتابة والشعر، بیروت: المكتبة العصرية.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)؛ **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ پنجم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۶. القرطبي، الإمام ابو يوسف بن عبد الله التمری (بی تا)؛ **بجعة المجالس وأنس المجالس وشحد الذاهن والماجس**، تحقیق محمد مرسی الخولي، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۷. قیس بن الخطیم (بی تا)؛ **دیوان قیس بن الخطیم**، تحقیق ناصر الدین الأسد، بیروت: دار صادر.
۱۸. الهاشمی، أحمد بن إبراهيم بن مصطفى (بی تا)؛ **جواهر الأدب في أدبیات وإنشاء لغة العرب**، أشرفت علی تحقیقه وتصحیحه لجنة من الجامعین بیروت: مؤسسه المعارف.

### ب: مجلات

۱۹. سبزیان پور، وحید (۱۳۸۶)؛ «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار»، **نامه فرهنگستان**، دوره نهم، شماره ۱، پیاپی ۳۳، صص ۷۴-۹۶.
۲۰. ----- (۱۳۸۷)؛ «تأملی در اندیشه‌های باستانی ایران و تأثیر آن در شاهنامه، ادب فارسی و ادب عربی»، **مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای پیوند پارسیان و اعراب**، دانشگاه آزاد اسلامی بابل، صص ۸۰۷-۸۱۹.
۲۱. ----- (۱۳۸۸)؛ «دربارهٔ بیتی از گلستان»، **گزارش میراث**، دوره دوم، سال سوم، شماره ۳۴، صص ۱۷-۱۴.
۲۲. ----- (۱۳۸۹)؛ «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان**، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، صص ۶۹-۹۶.